

«از کسی بترس که یک کتاب دارد و آنرا مقدس می پندارد»

در صفحه فیس بوک یکی از دوستانم چند روز پیش مطلبی توجه ام را بخود جلب نمود، که از فریدریش نیچه فیلسوف و دانشمند شهیر آلمانی (1844 - 1900) چنین نقل شده بود: «از کسی که کتابخانه دارد و کتاب های زیاد می خواند نترس، از کسی بترس که یک کتاب دارد و آنرا مقدس می پندارد» البته هدف از نگارش این چند سطر هرگز نقد مقوله این دانشمند بزرگ نیست، بنابراین بدون مقدمه و تبصره، می خواهم این نقل قول را عنوان نموده وبه همین بهانه، چند حرف مشخص را در رابطه به وضعیت نا به سامان و مصیبت بار فرهنگیان و نخبگان افغانستان به خواننده ارایه بدارم. آرزو مندم این سخنانم به کسی سخت نرسد!

آغاز سخن،

به باور من، آنکسی که یک کتاب دارد و قلبین آنرا مقدس می داند، هرگز از جانب او خطری صادر نخواهد شد؛ مگر به مقدسات او بی احترامی شده و آن شخص حقیر شمرده شود، بلکه از کسانی باید هراس داشت که کتاب مقدس را می خوانند؛ ولی معنای آنرا را درست درک نمی کنند. از کسانی باید هراس داشت که کتاب و کتابخانه دارند؛ اما به قول دانشمندی «نه سواد کافی برای حرف زدن دارند و نه شعور لازم برای خاموش ماندن»

من از آنهای ترس دارم که مثنوی مولوی را می خوانند و از معنویت آن به دیگران حکایت می کنند؛ اما برخلاف آنچه مولوی گفته است عمل می کنند.

من از کسانی هراس دارم که پیروی از احکام قرآن و احادیث پیغمبر را به دیگران توصیه می کنند؛ ولی خودشان از دساتیر و احکام خدا و رسول پیروی نمی کنند.

من از کسانی هراس دارم که همه وقت از آزادی و حقوق زن حرف می زنند؛ اما در نزدشان در خانواده ای شان زن (همسر) و خواهر بیچاره، همچنان که محکوم و محروم است.

من از آنهای هراس دارم که با آراستن خویش به کلاه و قبا و نکتایی اروپایی، پوشیدن لباس و رفتار و کردار اروپایی را نشانه های از ظهور تمدن و روشنگری در خود و اجتماع خویش می دانند؛ اما از تمدن غربی و سایر ارزش های حقوقی و انسانی خبری ندارند.

من از آنهای هراس دارم که اشعار مولانا، حافظ، سعدی، رحمان بابا، بیدل، صائب و ناصر خسرو را در محافل و مجالس، در ایام عید و نوروز به دوستان و هموطنان شان زمزمه می کنند؛ ولی از افکار و اندیشه های این بزرگان درکی ندارند.

من از آنهای هراس دارم که همیشه سخنان نغز می گویند؛ اما مطابق گفتار خویش رفتار نمی کنند.

من از آن نخبگانی هراس دارم که بغیر از فرزندان و وابستگان خویش، هرگز نمی خواهند که جوان همسایه و قریه شان به کتاب و کتابخانه دسترسی داشته باشد. در حالیکه خودشان دکتورای فلسفه و منطق و تاریخ را در امریکا، فرانسه و انگلیس گرفته اند. "انسانی که در سیاهچال زندگی ددخوانه زندانیست، در اشتیاق بیداری نمی سوزد."

من از آن عده سیاست گران وبه ظاهر فرهنگیان هراس دارم که سیاست و فرهنگ را؛ یعنی مبارزه روشنگرانه سیاسی و فرهنگی را در واقع بخاطر رسیدن به مقام و منصب، بحیث شیوه زندگی شخصی و اجتماعی خویش انتخاب نموده اند و به نرخ روز نان می خورند، گاهی با این پهلوان اند و گاهی هم در آغوش آن پهلوان و یا در حرمسرای آن سالار جنگ، جای خوش می کنند.

من از آنهای هراس دارم که شعار شان در محافل (گفتار نیک - پندار نیک - کردار نیک است) اما چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند.

من از آنهای هراس دارم که با مطالعه چند جلد کتاب و مجله، فکر می کنند که فیلسوف زمان خود اند. این گروه آدم ها با این توقع با کسی پیوند دوستی می بندند که به قول معروف "...من تو را ملأ صدا می کنم؛ مگر بشرطی آن که تو مرا مولوی صاحب خطاب کنی."

از گفته های بالا به این نتیجه می رسیم که متأسفانه در جریان سی سال اخیر ساختار های سیاسی - اقتصادی - نظامی و فرهنگی افغانستان را آگاهانه و غیر آگاهانه، غالباً کسانی متلاشی و پراکنده ساخته اند که همیشه سنگ وطن پرستی و فرهنگ دوستی را به سینه خود می کوبیدند، همه وقت از فرهنگ، تاریخ و ادب سخن می به زبان می آوردند، نه آنهای که کتاب مقدس خود را پرستش می کنند و به او ایمان دارند، نه توده های مردم، این کتاب پرستان همان خلق های مظلوم اند که خودشان قابل تقدس و ترحم هستند، اما شوربختانه دایم همچو ابزارهای جنگی استعمال می شوند. به همین خاطر است که افغانستان به عوض که به جلو گام بردارد، برعکس دایم به عقب کشانده می شود. چپ راست را ملامت می کند و راست چپ را؛ اما هیچگاه نمی توانند تصویر واقعی خویش را در آئینه ببینند. در جایی خوانده بودم که: «درک جهان باطنی خویشتن دشوارتر از تسخیر جهان ظاهری است، که زمانی اسکندر مقدونی تسخیر ساخته بود»

ما همیشه اروپایی ها و همسایه ها را مقصر عقب ماندگی کشور مان می دانیم، که پاکستان چنین کرد و ایران چنان کرد، امریکا چنین کرد و انگلیس و روسیه چنان کردند - این واقعیت را همه می دانیم و همه روزه تکرار می کنیم، اما هیچ وقت از خود نگفتیم و هرگز یاد نکردیم که مشکل نه تنها در بیرون افغانستان است؛ بلکه چالش های بزرگ همیشه در داخل کشور و بخصوص در بین روشنفکران، جامعه و نخبگان بوده است.

افسوس به حال ما! که زمان به پیش می شتابد و تقویم ها کهنه می شوند، مردمان متمدن جهان همپای زمان نیز پیروزمندانه به پیش می روند، اما این مایم که در گذرگاه تاریخ از تقویم ها کهنه تر می مانیم. با درود